

۱۲

علی اصغر روانه زاده پس از ترک تحصیل
با مهارت آموزی و تلاش، تبدیل به کارخانه دار و کارآفرین شد

خود ساخته



به کار بگیرد. حالا هشتاد نفر مستقیم و پانجاه نفر غیرمستقیم در تولید لباس شویی و دستگاه کره گیر سطلی برای اودر کارخانه اش در محله فردوسی کار می کنند. برای نوشتن از زندگی او که مثال عیان از فرش به عرش رسیدن است، ساعتی در کارخانه اش، میان آن همه ذوق کار کارگرایش نشستیم و او هم از ناامیدی روزهای رفوزه شدن مدرسه گفت که تبدیل به امیدش کرد.

ماشین لباس شویی و کره گیر سطلی در آن تولید و روانه بازار می شود؛ محصولی که بانوآوری های او بازار خوبی در کشور پیدا کرده و باعث شده است در زمینه تولید، گاهی جوابگوی میزان تقاضاها نباشد. حاج آقا علی اصغر روانه زاده از همان روزی که یقین آورد خدا هست و می تواند زندگی اش را عوض کند، با فکر بکرش زندگی افراد بسیار دیگری را تغییر داد. او با عرقی که به زادگاهش توس دارد، کارخانه اش را در همین محدوده تأسیس کرد و شرطی برای خودش گذاشت. اینکه جوانان بولوار شاهنامه را در این کارخانه

فاطمه شوشتری یک روز همه چیز پیش چشم حاج آقا «روانه زاده» تغییر کرد و بایک جرعه. زندگی اش زیرورو شد. با همین جرعه. او که از ناتوانی در تحصیل سر از گوسفندداری درآورده بود، به یک کارخانه دار تبدیل شد که حالا ۱۲۰ نفر برایش کار می کنند. فکری که آن روز از پشت شیشه اتوبوس به ذهنش رسید، مشابه نقشه گنجی بود که او سال های آن نشست و هر روز با ایده و خلاقیت خودش تکمیلش کرد. حاصل فکر آن سال ها و تلاش شبانه روزی اش حالا کارخانه بزرگی شده است که هر روز صد هادستگاه

آخر، مدرسه اخراج کرد

می گوید: حتما قضا و قدر بود که نتوانم درس بخوانم و بروم دنبال چوپانی و گله داری. حاج علی اصغر روانه زاده، بیراه هم نمی گوید و ما چرا را چنین برایشان شرح می دهد: پدرم کشاورز اسفندیان بود. در روستا مدرسه نداشتیم و سال ۱۳۵۱ برای کلاس اول اسمم را در همان مدرسه ای که داخل آرامگاه فردوسی بود، نوشت. هر روز از روستا راهی مدرسه آرامگاه می شدم و تا کلاس چهارم همه پایه ها را قبول شدم. بعد از آن هر پایه را دوبار خواندم. یعنی پنجم، اول راهنمایی و دوم راهنمایی را. در کلاس سوم راهنمایی کلاز مدرسه اخراج شدم. پدرم دید توان درس خواندن ندارم، برایم گوسفند خرید. حاج رمضان علی، آن روزها برای پسر نو جوانش صد گوسفند خرید و او را فرستاد پای گله داری و چوپانی. آن طور که روانه زاده می گوید، در کوه و دشت اسفندیان گله داری می کرد تا دو سال بعد از سربازی.

همه چیز از سفر با اتوبوس شروع شد

اینکه می گویند علاقه ها همیشه در گوشه و کنار وجود آدم ها جا خوش می کنند تا سربزنگاه و در یک فرصت مناسب، خودشان را به صاحبان نشان نشان دهند، نمونه اش در یک اتوبوس بین شهری برای حاج آقا روانه زاده اتفاق افتاد. اومی گوید: آن زمان مثل الان نبود که هر کس یک ماشین زیرپا داشته باشد. یک روز که با اتوبوس از شاهنامه به سمت مشهد می رفتم، نزدیک سه راه دانش، از پشت شیشه اتوبوس چشمم به تابلو مغازه تعمیرات لوازم خانگی افتاد. همان جا گفتم عجب کاری! بار و حیات من چقدر جور است. آن زمان درست است که در درس موفق نبودم، اما تا دلالتان بخواهد، سراز کارهای فنی درمی آوردم. بلافاصله پیاده شدم و رفتم سراغ مغازه دار آن تارا هنمایی بگیرم. البته که مغازه دار تا متوجه علاقه من به کارهای فنی شد، با حالت ترش کرده، راهنمایی نکرد و چیز جالبی از این کار نگفت. دوباره سوار اتوبوس شدم و خودم را رساندم سنا باد. از چند مغازه پرس و جو کردم و متوجه شدم ظرف شش ماه تا یک سال می توانم باشاگردی، بلد این کار بشوم. بی اش را گرفتم و در مغازه «سرویس شهر ما» که آن زمان در راسته سنا باد مخصوص تعمیرات لوازم خانگی دایر شده بود، شاگردی را شروع کردم. هر روز خودم را با اتوبوس از فردوسی به سنا باد می رساندم و آن قدر علاقه مند به این کار بودم که یک سال نشده برای خودم استاد شدم. او با همین مهارت سال ۱۳۶۸ اولین مغازه خودش را در بولوار شاهنامه تأسیس کرد و چون در این محدوده و روستاهای اطرافش هیچ مغازه تعمیرات لوازم خانگی نبود، به عنوان اولین مغازه دار این حرفه، خیلی زود بازارش سکه شد. آن طور که خودش روایت می کند، برای تعمیرات آن قدر سرش شلوغ بود که شب ها تا ۱۰ شب در مغازه می ماند و حتی جمعه ها کار می کرد.



برای اینکه ماشین لباس شویی هایم
پر قدرت تر از نمونه های دیگر بشوند،
تا ساعت یک شب در کارخانه
می ماندم و پس از تغییرات،
دستگاه ها را تست می کردم.

می گوید: هنوز چند هفته نگذشته بود که دوباره سفارش ۱۰ دستگاه دیگر گرفتم. دیگر به جایی رسید که مغازه کوچک خودم کفاف این تولید را نمی داد. مغازه کناری را هم اجاره کردم و اختصاص دادم به تولید لباس شویی. سال ۱۳۷۵ آن قدر سفارش ساخت لباس شویی تولیدی خودش زیاد شده بود که فرصت و وقت تعمیر لوازم خانگی را نداشت. این شد که مغازه تعمیرات لوازم خانگی را جمع کرد و هر دو مغازه اش را در شاهنامه ۶۱ اختصاص داد به تولید ماشین لباس شویی سطلی.

تغییرات لباس شویی ها، سفارش ها را زیاد کرد

بدون شک خلاقیت حاج آقا علی اصغر روانه زاده بوده که او را از تعمیرکاری به اوج کارش در این روزها در کارخانه رسانده است؛ خلاقیتی که به قول خودش، شبانه روز برایش زحمت کشیده و عرق ریخته است؛ برای اینکه ماشین لباس شویی هایم پر قدرت تر از نمونه های دیگر بشوند، تا ساعت یک شب در کارخانه می ماندم و پس از تغییرات، دستگاه ها را تست می کردم. ساعت ها پتومی انداختم داخلشان تا ببینم چطور

می شویند و میزان تولید گرما و مصرفشان چطور است. اومی گوید: سفارش های زیاد بود و بولوار شاهنامه، جایی برای تولید بیشتر نداشتم. در چاهشک در زمین اجاره ای کارم را توسعه دادم و چون از ضعف ماشین های لباس شویی سر درمی آوردم، تصمیم گرفتم ماشین های لباس شویی ام را پر قدرت تر کنم؛ مثلاً ماشین لباس شویی های اتومات با قانون گریز از مرکز کار می کنند که برای شست و شوی بهتر باید تغییر می کردند. با طراحی خودم در موتور لباس شویی هایک تسمه را تبدیل به دو تسمه کردم و دو فلکه را به سه فلکه تغییر دادم. این تغییر تبدیل به قدرت می شود و هنگام شست و شوی فشار کمتری به موتور دستگاه می آورد. در قطعات همچون شفت هم تغییراتی دادم و آن را به شکل جان دار و مقاوم تر تولید کردم تا لباس ها داخل لباس شویی بهتر چنگ بخورند. با این خلاقیت ها ماشین های لباس شویی سطلی ساختم که لباس را چرک مردمی کنند و تمیز می شویند. حالا او لباس شویی های سطلی خودش را از اندازه کوچک که با نام کهنه شور برای نوزادان ساخته می شود تا اندازه بزرگ که ویژه شست و شوی پتو و رویشی و پرده است، در کارخانه اش تولید می کند که حاصلش کارآفرینی برای ۱۳۰ نفر از اهالی بولوار شاهنامه است.

اولین لباس شویی ام را با موتور کولر ساختم

جرعه راه اندازی کارخانه لباس شویی از همین مغازه کوچک در بولوار شاهنامه در ذهنش زده شد؛ حاج آقا روانه زاده با گریزی به آن سال ها می گوید: گاه لباس شویی هایی که برای تعمیرات می آوردند، خیلی خراب و داغان بود. مثلاً به جز خرابی موتور، بدنه زنگ زده و خورده شده بود. بعد از سه چهار سال خودم نشستم و طراحی کردم که چطور برای آن ها بدنه تولید کنم. طبق محاسبات خودم به کابینت ساز سفارش بدنه دادم و برای این ماشین لباس شویی های تعمیراتی، بدنه نو و جدید انداختم. بعد از مدتی به ذهنم رسید موتورشان را هم به جای تعمیر نو کنم. با همین فکر در همان مغازه کوچک، شروع کردم به تولید لباس شویی سطلی با موتور کولر و بدنه ای که کابینت ساز برایم می ساخت؛ البته که موتور کولر ها آن زمان خلاف امروز، خیلی پر قدرت بود. به این ترتیب روانه زاده، سفارش ساخت ۱۰ بدنه را داد و ۱۰ موتور هم خرید و لباس شویی ها را راه انداخت. این ماشین های لباس شویی را به آشنا و فامیل فروخت. ماشین ها آن قدر خوب کار می کردند و لباس می شستند که دوباره سفارش ۱۰ ماشین لباس شویی جدید گرفت.